

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«الرابع يسقط هذا الخيار بإسقاطه بعد العقد على الوجه الثاني من الوجهين الأولين، بل و على الوجه الأول؛ بناءً على أن تحقق السبب و هو العقد كافٍ فى صحة إسقاط الحق.»

امر رابع: مسقطات اين خيار در بيع خيارى

در امر رابع بحث پيرامون مسقطات اين خيار در بيع خيارى است، كه مجموعاً مرحوم شيخ(اعلى الله مقامه الشريف) سه مسقط را براى اين خيار در بيع خيارى عنوان كرده‌اند؛

مسقط اول: اسقاط

مسقط اول اسقاط است.

صحت اسقاط بنا بر وجه دوم از وجوه خمسة

مرحوم شيخ(ره) فرموده‌اند: بنا بر آن وجوه خمسة‌اى كه براى رد الثمن بيان كرديم، روى وجه دوم كه رد الثمن قيد براى فسخ بود و خيار از اول عقد محقق بود، مطلب خيلى روشن است، بعد از عقد، ولو قبل از رد ثمن، بايع مى‌تواند بگويد: «أسقطت خيارى».

صحت اسقاط بنا بر وجه اول از وجوه خمسة

اما در وجه اول كه رد ثمن قيد براى اصل خيار است، به طورى كه قبل از رد ثمن خيار وجود ندارد، آيا قبل از رد ثمن كه خيار وجود ندارد، بايع مى‌تواند خيارش را اسقاط كند و يا نه؟ شيخ(ره) فرموده: اسقاط در اینجا هم صحيح است و بنا بر وجه اول هم بايع مى‌تواند اسقاط خيار كند، چون مقتضى براى خيار وجود دارد.

مقتضى براى خيار، يا به تعبير شيخ(ره) سبب براى خيار، عبارت از عقد است و همين مقدار كه مقتضى و سبب وجود دارد، ولو خيار بالفعل محقق نشده، اين در صحت إسقاط خيار كفايت مى‌كند.

بعد شیخ(ره) فرموده: بنا بر آن نظریه‌ای که بعضی قائل شده‌اند که مبدأ خیار در بیع خیار از زمان تفرق است، در اینجا یک مقدار اسقاط خیار مشکل می‌شود.

بعد فرموده: مرحوم علامه(ره) در کتاب تذکره تصریح کرده‌اند به اینکه در خیار شرط و حیوان بنا بر اینکه مبدأ خیار را از زمان تفرق قرار دهیم، قبل از تفرق اسقاط خیار شرط و حیوان صحیح نیست.

اگر بر این فرمایش مرحوم علامه(ره) در تذکره تکیه کنیم، در اینجا به طریق اولی است، یا اینکه لااقل این هم حکم همان را دارد، که بگوییم: قبل از آن که ردّ تحقق پیدا کند، اسقاط این خیار جایز نیست.

بعد از این حرف برگشته و فرموده‌اند: بین ما نحن فیه و بین خیار حیوان فرق وجود دارد، در ما نحن فیه ردّ در اختیار مشروط له که بایع است می‌باشد و هر زمان که بخواهد ردّ را محقق می‌کند، چون مالک ردّ است و لذا باید بتواند خیار را هم اسقاط کند، اما در مسئله‌ی تفرق و در خیار حیوان این چنین نیست.

مسقط دوم: انقضای مدت

مسقط دوم این است که این خیار با انقضای مدتی که بین بایع و مشتری قرار داده شده، ساقط می‌شود.

مسقط سوم: تصرف

مسقط سوم که بحث مفصلی کرده‌اند، این است که آیا تصرف مسقط این خیار است یا نه؟

مرحوم شیخ(ره) فرموده: مشهور نظرشان این است که تصرف مسقط است، اگر بایع در ثمنی که از مشتری گرفته تصرف کرد، این تصرف مسقط خیارش هست.

در مقابل مشهور مرحوم محقق اردبیلی و مرحوم سبزواری(قدس سرهما) گفته‌اند که: در اینجا، یعنی در بیع خیار تصرف مسقط نیست، ولو در خیار مجلس، شرط و حیوان تصرف را مسقط خیار بدانیم، اما در بیع خیار تصرف مسقط خیار نیست.

دو دلیل بر عدم مسقطیت تصرف

مرحوم اردبیلی و سبزواری(قدس سرهما) دو دلیل آورده‌اند؛

دلیل اول این است که اصلاً مشروعیت خیار در بیع خیار برای این است که بایع از ثمنش استفاده کند، این بایع نیاز به پول دارد و می‌خواهد پول را بگیرد مصرف کند، برای همین مجبور است که خانه‌اش را بفروشد، منتهی اطمینان دارد که تا یک سال دیگر همین پول را تهیه می‌کند و به مالکش برمی‌گرداند، لذا برای خودش خیار قرار می‌دهد. بنابراین تصرف مسقط این خیار نیست.

دلیل دوم روایت اسحاق بن عمار است که در آن روایت دارد که «رجل إحتاج إلی بیع داره»، احتیاج پیدا کرده، یعنی احتیاج به پول این خانه دارد و می‌خواهد پولش را بگیرد و مصرف کند، لذا ظاهر روایت این است که در آن ثمن تصرف می‌شود، اما مع

ذلک امام (علیه السلام) می‌فرماید: خیار ثابت است.

سه اشکال سید طباطبایی (ره) بر این مدعی

در مقابل این دو فقیه بزرگوار، مرحوم سید طباطبایی (ره) در کتاب مصابیح سه اشکال بر اینها وارد کرده‌اند؛

اشکال اول این است که این فرمایش با آنچه که معظم از اصحاب و فقهاء قائل‌اند مخالفت دارد و در نتیجه شما با نظریه معظم از اصحاب مخالفت کردید.

اشکال دوم این است که فرموده: این مواردی که بیان کرده و گفتید: این خیار مشروع شده برای اینکه بایع إنتفاء ببرد، این موضوعاً از محل بحث خارج است، اینکه می‌گوییم: تصرف مسقط است، یعنی تصرف در زمان خیار و قبل از رد مسقط است، اما این تصرفاتی که شما می‌گویید، قبل از رد واقع می‌شود، که خیاری هم وجود ندارد.

اشکال سوم این است که فرموده: درست است که بایع قدرت بر رد دارد و مالک رد است، اما اگر بایع و مشتری رد را در یک زمان منفصل از عقد قرار دهند، مثلاً بگویند امروز که عقد خوانده شد، یک روز بعد از یک سال خیار دارند، لذا در این یک سال بایع هر چه هم رد کند، این رد فایده‌ای ندارد.

پس در جایی که زمان رد را یک زمان منفصل از عقد قرار می‌دهند، قبل از آن بایع قدرت بر رد ندارد، لذا مجرد قدرت بر رد کافی است بر اینکه مالک رد باشد، پس مالک خیار است.

لذا در اینکه تصرفش مسقط باشد یا نه؟ در این مثالی که گفتیم مالک بر رد نیست، لذا مالک بر خیار هم نیست، تصرفش تصرفش مسقطیت ندارد.

بعد صاحب جواهر (ره) بر این فرمایشات سید طباطبایی (ره) مناقشه کرده و مجموعاً مناقشه‌ی ایشان به دو اشکال برمی‌گردد.

بعد شیخ (ره) فرموده: هم در کلام محقق اردبیلی (ره) و هم در کلام سید طباطبایی (ره) و هم در کلام صاحب جواهر (ره) که بر سید طباطبایی (ره) مناقشه کرده اشکال داریم، که اینها مطلب ساده و آسانی است که در تطبیق ان شاء الله روشن می‌شود.

تطبیق عبارت

«الرابع یسقط هذا الخيار بإسقاطه بعد العقد علی الوجه الثانی من الوجهین الأولین»، اولین مسقط اسقاط بعد از عقد است، که بگوید: «اسقطت خیاری»، البته بنا بر وجه دوم از آن وجوه خمس، که در وجه دوم رد ثمن، قید برای فسخ بود.

بعد فرموده: «بل و علی الوجه الأول»، بلکه بنابر وجه اول که رد، قید برای خیار هم بود، درست است که قبل از رد خیار فعلیت ندارد، اما باز این بایع می‌تواند بگوید: «أسقطت خیاری»، «بناءً علی أن تحقق السبب و هو العقد کافٍ فی صحّة إسقاط الحقّ»، بنا بر اینکه تحقق سبب، که مراد از سبب در اینجا مقتضی است، یعنی مقتضی خیار، که همان اشتراطی است که در خود عقد واقع شده، این مقتضی در صحت إسقاط حق کافی است.

«لکن مقتضی ما صرح به فی التذکرة»، اما به مقتضای کلام علامه (ره) در تذکره که فرموده: «من أنه لا يجوز إسقاط خیار

الشرط أو الحيوان بعد العقد»، خيار شرط یا حیوان را نمی‌تاون بعد از عقد اسقاط کرد، «بناءً على حدوثهما من زمان التفرّق»، البته بنا بر نظریه‌ی ابن ادریس و شیخ طوسی (قدس سرهما) که مبدأ حدوث خيار حیوان و شرط را از زمان تفرق قرار داده‌اند، که در این صورت بین عقد و قبل از تفرق خيار وجود ندارد، لذا علامه (ره) فرموده: نمی‌شود این خیاری را که وجود ندارد، اسقاط کنند. «عدم الجواز أيضاً»، آن وقت مقتضای کلام علامه (ره) عدم جواز در ما نحن فیه هم هست. این «عدم الجواز» خبر آن مقتضی است که در ما نحن فیه هم باید بگوییم که: اسقاط جایز نیست، چون قبل از رد خيار وجود ندارد.

بعد فرموده: «إلا أن يفرّق هنا: بأنّ المشروط له مالک للخيار قبل الردّ»، مگر اینکه بگوییم: بین ما نحن فیه و بین خيار حیوان و شرط فرق است، برای اینکه مشروط له که بایع است، قبل از رد مالک خيار است، «و لو من حيث تملّكه للردّ الموجب له»، و لو از حيث تمکّلش بر ردّ، چون بایع مالک ردّ است، و همین الآن قدرت دارد که ردّ کند، ردّ هم موجب برای خيار است، اما در باب تفرق مسئله این چنین نیست و اختیارش به دست أحدهما به تنهایی نیست و ممکن است این یک نفری که بلند می‌شود، تا از مجلس بیرون برود، آن نفر دیگر هم همراهش راه بیفتد و برود و نگذارد هیئت اجتماعی حال العقد به هم بخورد، لذا انسان خودش مالک تفرق نیست، «فله إسقاطه»، یعنی برای بایع یا مشروط له اسقاط این خيار است، «بخلاف ما في التذكرة»، که در آنجا انسان مالک برای تفرق نیست.

«و يسقط أيضاً بانقضاء المدّة و عدم ردّ الثمن»، مسقط دوم انقضاء مدت است، که اگر مدت گذشت و ثمن را رد نکرد خيار ساقط است، «أو بدله مع الشرط أو مطلقاً على التفصيل المتقدم»، و یا بدل ثمن یعنی در جایی که شرط کرده که یا خود ثمن را می‌دهم و یا بدل ثمن را، و یا مطلقاً که اصلاً شرطی نکرده، روی همان تفصیلی که گذشت.

بعد در اینجا دو فرع کوچک را بیان کرده که اگر ثمن را داد و بعد معلوم شد که این ثمن، آن ثمنی نیست که باید بپردازد، مثلاً ثمن مثلی بوده که این قیمتش را داده، بنا بر اینکه بگوییم: قیمت کفایت نمی‌کند، آیا در اینجا ردّ محقق شده یا نه؟ شیخ (ره) فرموده: «و لو تبين المردود من غير الجنس فلا ردّ»، اگر روشن شد که آنچه ردّ شده، از غیر جنس است، یعنی از جنسی که باید ردّ کند نبوده، رد محقق نشده است.

فرع دیگر اینکه اگر ثمن را معیباً ردّ کرد، ثمنی که مشتری به بایع داده بود سالم بوده، اما این معیباً هست، شیخ (ره) فرموده: «و لو ظهر معیباً كفي في الردّ»، اگر معلوم شود که ثمنی را که رد کرده معیب بوده، ردّ محقق است، «و له الاستبدال»، یعنی مشتری می‌تواند استبدال کند و بگوید که این ثمن معیب را بگیر و یک ثمن صحیح به من بده، اما اصل ردّ و تحقق خيار مسلم است.

«و يسقط أيضاً بالتصرّف في الثمن المعين مع اشتراط ردّ العين»، مسقط سوم تصرف در ثمن معین است که موجب سقوط خيار می‌شود، البته در آنجایی که شرط کرده که عین ثمن را برگرداند، که اگر در عین این ثمن تصرف کرد، در اینجا خيار ساقط می‌شود.

«أو حمل الإطلاق عليه»، یعنی «مع حمل الإطلاق» آن مسقط سوم به صورت مطلق است، که اگر بر عین ثمن حمل کردیم و تصرف کرد، باز هم ساقط است، «و كذا الفرد المدفوع من الثمن الكلي إذا حمل الإطلاق على اعتبار ردّ عين المدفوع»، همچنین آن فردی که از ثمن کلی دفع شده، در صورتی که إطلاق بر اعتبار ردّ عین مدفوع حمل شود، که شیخ (ره) فرموده: در آن معامله‌ای که ثمن معین است إطلاق بر ردّ عین حمل می‌شود، اما در معامله‌ای که ثمن کلی است، إطلاق ردّ ثمن بر عین ثمن حمل نمی‌شود، بلکه بر اینکه این ثمن یا بدل آن را بدهد حمل می‌شود.

حال شیخ (ره) فرموده: بنا بر نظر دیگران اگر در ثمن کلی إطلاق را مانند إطلاق در ثمن معین حمل کردیم، همان طور که در ثمن

معین إطلاق را بر عین ثمن حمل می‌کنیم، اگر بایع در همین ثمن تصرف کرد، خیارش ساقط است.

«كَلَّ ذَلِكَ لِإِطْلَاقِ مَا دَلَّ عَلَى أَنَّ تَصَرَّفَ ذِي الْخِيَارِ فِيمَا انْتَقَلَ إِلَيْهِ رِضَا بِالْعَقْدِ وَ لَا خِيَارَ»، دلیل اینکه تصرف مسقط است، إطلاق دلیلی است که می‌گوید: تصرف ذو الخیار دلیل بر رضایت به عقد است و وقتی که رضایت به عقد دارد، دیگر خیاری نیست، «و قد عمل الأصحاب بذلك في غير مورد النصّ كخيارى المجلس و الشرط.»، دلیل بر اینکه تصرف مسقط است، تنها در روایتی است که در خیار حیوان وارد شده و بعد اصحاب از این مورد تعدی کرده و به خاطر تعلیلی که در آن روایت بود که «فذلك رضاً منه» که اصحاب به این إطلاق در غیر مورد نصّ، مثل خیار مجلس و شرط عمل کرده‌اند.

«و ظاهر المحكى عن المحقق الأردبیلی و صاحب الكفاية عدم سقوط هذا الخيار بالتصرّف في الثمن»، در مقابل این نظریه کلام مرحوم اردبیلی و سبزواری (قدس سرهما) است که فرموده‌اند: ظاهر این است که این خیار در اثر تصرف ساقط نمی‌شود.

بعد مرحوم اردبیلی (ره) دو دلیل برای این ظاهر آورده و فرموده: «لأنّ المدار في هذا الخيار عليه»، چون مدار در این خیار بر تصرف است، «لأنّهُ شُرِعَ لانتفاع البائع بالثمن»، و برای اینکه این خیار تشریع شده برای اینکه بایع از ثمن استفاده کند، «قلو سقط الخيار سقطت الفائدة»، که اگر به مجرد تصرف خیار ساقط شود، این فایده هم ساقط می‌شود.

«و للموثّق المتقدّم المفروض في مورد تصرّف البائع في الثمن و بيع الدار لأجل ذلك.»، و دلیل دوم موثقی است که گذشت یعنی موثقه إسحاق بن عمّار، که اصلاً فرض در مورد آن این است که بایع تصرف کرده است.

«و المحكى عن العلامة الطباطبائي في مصابحه الردّ على ذلك»، علامه طباطبایی (ره) کلام اردبیلی (ره) را ردّ کرده و سه اشکال بر آن مطرح کرده است؛ «بعد الطعن عليه بمخالفته لما عليه الأصحاب»، اول یک طعنه‌ای زده بر اینکه این کلام با آنچه که اصحاب گفته‌اند مخالفت دارد، «بما حصله أنّ التصرّف المسقط ما وقع في زمان الخيار»، اشکال دوم این است که آن تصرفی هم که اصحاب گفته‌اند: مسقط است، تصرفی است که در زمان خیار باشد، «و لا خيار إلّا بعد الردّ»، و خیاری وجود ندارد، مگر بعد از ردّ، یعنی تا ردّ نکند خیار نیست، پس تصرف قبل از ردّ تصرف در غیر زمان خیار است.

«و لا ينافي شيء ممّا ذكر لزومه بالتصرّف بعد الردّ»، و آنچه که ذکر شد، یعنی اینکه مرحوم اردبیلی (ره) فرموده: اصلاً مشروعیت این خیار برای این است که تصرف کند، با لزوم عقد به سبب تصرف بعد از ردّ منافات ندارد، «لأنّ ذلك منه بعده لا قبله»، «ذلك» به خیار می‌خورد، یعنی برای اینکه این خیار از بایع بعد از ردّ است و نه قبل از ردّ، «و إن كان قادراً على إيجاد سببه فيه»، و لو اینکه بایع قادر بر ایجاد سبب این خیار در زمانی که شرط شده هست، لکن قدرت بر ایجاد سبب، معنایش این است که بالقوه خیار دارد و خیار بالقوه به درد نمی‌خورد، «إذ المدار على الفعل لا على القوة»، چون مدار بر فعلیت است و نه بر بالقوه.

این «و على ...» تقریباً اشکال سوم است و می‌توانیم مکمل اشکال دوم هم قرار دهیم، یعنی صاحب مصابیح (ره) خواسته بگوید که: قدرت بر ایجاد سبب به درد نمی‌خورد، به دو دلیل، اول اینکه مدار بر فعلیت است و قوه به درد نمی‌خورد و آن وقت «و على ...» را دلیل دوم برای اینکه قدرت بر ایجاد سبب به درد نمی‌خورد بگیریم.

«على أنّه لا يتمّ فيما اشترط فيه الردّ في وقتٍ منفصلٍ عن العقد كيومٍ بعد سنةٍ مثلاً، انتهى محصلّ كلامه.»، در جایی که ردّ در یک وقت منفصل از عقد شرط شده، کیوم بعد از سنة، قدرت بر ایجاد سبب تمام نیست.

«و ناقش بعض من تأخّر عنه فيما ذكره (قدس سره)»، مطلب دیگر این است که صاحب جواهر (ره) بر کلام مرحوم سید

طباطبایی(ره) مناقشه کرده، «من کون حدوث الخيار بعد الرد لا قبله»، که صاحب مصابیح(ره) فرموده: حدوث خيار بعد از ردّ است.

صاحب جواهر(ره) در اینجا دو اشکال دارد؛ «بأنّ ذلك يقتضى جهالة مبدأ الخيار»، اشکال اول این است که اگر خيار قبل از ردّ نباشد، لازمه اش این است که مبدأ خيار مجهول باشد و لذا بیع غرری می شود.

«و بأنّ الظاهر من إطلاق العرف»، اشکال دوم این است که وقتی به عرف مراجعه می کنیم، عرف مجموع مدت را زمان خيار می داند، «و تضعیف كثير من الأصحاب قول الشيخ»، و کثیری از فقهاء هم قول شیخ طوسی(ره) را تضعیف کرده اند که فرموده: «بتوقّف الملك على انقضاء الخيار»، ملکیت در هر معامله ای متوقف بر انقضای خيار است، اما مشهور گفته اند: ملکیت از حین عقد، و لو قبل از اینکه خيار منقضی شود، محقق می شود.

«ببعض الأخبار المتقدمة في هذه المسألة»، مشهور قول شیخ طوسی(ره) را با بعضی از اخبار متقدمه در این مسئله تضعیف کرده اند.

صاحب جواهر(ره) فرموده: وقتی به سراغ اصحاب می رویم می بینیم که اصحاب قول شیخ طوسی(ره) را با این روایاتی که در همین مسئله بیع خياری آمده تضعیف کرده اند و معنای تضعیف با این روایات این است که اصحاب هم مانند عرف خواسته اند بگویند که: زمان خيار از بعد از عقد شروع می شود، در حالی که مجموع مدت زمان خيار است، و إلا اگر مجموع مدت زمان خيار نباشد، نمی توان با این روایات قول شیخ طوسی(ره) را تضعیف کرد.

«الدالة على أنّ غلّة المبيع للمشتري»، که این اخبار دلالت دارد بر اینکه منافع مبيع برای مشتری است، «هو كون مجموع المدة زمان الخيار، انتهى»، این «هو» خبر «بأن الظاهر» است، یعنی ظاهر از اطلاق عرف و تضعیف کثیری از اصحاب این است که مجموع مدت زمان خيار است.

مرحوم شیخ(ره) فرموده: «أقول: في أصل الاستظهار المتقدم و الردّ المذكور عن المصابيح و المناقشة على الردّ نظر»، در اصل استظهار محقق اردبیلی(ره) و ردی که از مصابیح ذکر شد و مناقشه ای که بر این ردّ از صاحب جواهر(ره) بیان شد، در تمام اینها اشکال است.

بحث اخلاقی هفته

«عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ فَإِنْ تَابَ انْمَحَتْ وَ إِنْ زَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ فَلَا يَفْلَحُ بَعْدَهَا أَبَدًا.»، که این روایت در جلد نهم مرآت العقول صفحه ی 412 آمده است.

این ایام مصادف و مقارن با ایام اعتکاف و ایام البیض ماه رجب است، که فرصت بسیار مهمی است برای کسانی که دنبال تزکیه ی قلوبشان هستند و دنبال این هستند که واقعاً زنگارهای شیطانی را که در درونشان راه پیدا کرده، در این مدت بزدايند.

از اول ماه رجب دیگر انسان باید کار تزکیه را شروع کند و ماه رجب و شعبان را هم مکرر شنیدید که مقدمه ای است برای تزکیه ی نهایی که در ماه مبارک رمضان انسان باید انجام دهد. اصولاً این سه ماه، سه ماه تزکیه القلوب است که باید انسان در راه تزکیه، آن تیرگی ها و زنگارهایی را که درونش را فرا گرفته، از بین ببرد.

به حسب روایات و به حسب آیات قرآن انسان وقتی که متولد می‌شود، دارای یک فطرت قلب نورانی است، که مراد از قلب، نه این قلبی است که الآن در درون انسان و یکی از اعضای انسان هست، بلکه مراد از قلب همان فطرت و روح پاکی است که خداوند در درون انسان قرار داده است. این قلب بعد از ولادت به تعبیر بزرگان یک لطیفه‌ی ربّانیه، روحانیه و نورانیه است که خداوند به انسان عنایت کرده است.

در این روایتی که خواندیم بیان کرده که انسان اولین گناهی را که انجام می‌دهد، «خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً سَوْدَاءً»، در این لطیفه‌ی روحانیه یک نقطه‌ی سیاهی به وجود می‌آید، «فَإِنْ تَابَ انْمَحَتْ» اگر توبه کرد و واقعاً پشیمان شد، این نقطه‌ی سیاه از بین می‌رود، اما اگر توبه نکرد، نعوذ بالله «وَإِنْ زَادَ زَادَتْ» این نقطه همینطور توسعه پیدا می‌کند و به حدّی می‌رسد که دیگر جلوی پذیرش اوصاف خوب را از انسان سلب می‌کند.

در بعضی از آیات قرآن این مسئله هست که انسانی که گناه می‌کند، هر قدمی برای گناه مثل این است که یک قدم دارد به سوی جَوْ بالا می‌رود، *كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ* کانّ به طرف آسمان صعود می‌کند و این گناه اگر نعوذ بالله زیاد شود، به حدّی می‌رسد که دیگر اصلاً ممتنع است که به سوی حق و به سوی پروردگار برگردد، همان طور که انسان وقتی از زمین به طرف آسمان می‌رود، کم‌کم هوا کم می‌شود به طوری که دیگر قدرت بر تنفس پیدا نمی‌کند، در باب گناه هم مسئله این چنین است.

باید مراقب باشیم که خدای نکرده گناهی از ما، مخصوصاً قشر روحانیون و طلبه‌ها سر نزنند، که اگر گناهی در قلب یک انسان معمولی نقطه‌ی سودا است، عرض می‌کنم که گناه در قلب یک انسان روحانی از اول کل قلب او را می‌گیرد، چون این ظرفی است که دنبال علم و تحصیل حقایق و معارف است، لذا شکستنی‌تر می‌شود، تا آن ظرفی که از اول در این وادی نبوده است، یعنی برای انسان طلبه، یک گناه صغیره هم، به مراتب بالاتر از یک گناه کبیره‌ای است که دیگران انجام می‌دهند.

لذا بحسب روایات عقوبت عالم مذنب از عقوبت جاهل مذنب بیشتر است، که روی همین جهت است که عالم مذنب ظرفی از علم و حقایق پیدا کرده، که اگر آلوده به گناه شود، به مراتب عقوبتش از عقوبت انسان‌های دیگر بیشتر است.

این ماه رجب و این ایام واقعاً فرصت‌هایی است که خداوند نصیب انسان کرده است، که «وَإِنْ لِّلَّ فِي أَيَّامٍ دَهْرٌ مِّنْ نَّفَحَاتٍ»، که در این ایام سال هم، خداوند نفحه‌های خاصی به یک افرادی عنایت می‌کند.

مبادا کسی هم فکر کند و بگوید: هر چه فکر می‌کنم، گناهی انجام نمی‌دهم که خود همین هم گناه است و باید شروع کنیم و قلبمان را واقعاً شخم بزنیم و تفحص کنیم و ببینیم که واقعاً چه تیرگی‌هایی در آن وجود دارد، که خودمان خبر نداریم.

بدبختی انسان از همین غفلت است، وقتی به انسان گناهکار می‌گوییم: گناه می‌کنی، قبول ندارد و می‌گوید: گناه نمی‌کنم، یعنی خبر ندارد از اینکه این عمل یک عمل مخالف با فطرتش و نورانیت و مخالف با تکامل او هست، لذا آن را گناه نمی‌داند، که در یک مراتب پنهانی‌تر خود ماها هم گرفتار همین هستیم، یعنی در درون ما هم ریشه‌هایی از ذنب و گناه وجود دارد، که فکر نمی‌کنیم گناه و مانع از نورانیت است.

قلب خودمان را در درجه‌ی اول، واعظ برای خودمان قرار دهیم، در روایتی از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) وارد شده که فرمودند: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ» وقتی که خداوند خیر عیدی را بخواهد، «جَعَلَ مِنْ قَلْبِهِ وَاعِظًا» قلبش را واعظ او قرار می‌دهد.

همین را می‌خواهم عرض کنم که این یک ملاک بسیار خوبی است، واقعاً در یک 24 ساعت و در آن ایامی که بیدار هستیم، چقدر خودمان را نصیحت می‌کنیم؟ چقدر خودمان را سرزنش می‌کنیم؟ چقدر خودمان را عتاب می‌کنیم؟ یا اینکه واقعاً وقتی که

انسان در خلوت خودش است، مبتهج به خودش است، که من مشغول درس، مشغول علم و نماز و عبادتم که این همان تیرگی است که جلوی واعظ بودن قلب را گرفته است.

این یکی از تیرگی‌هایی هست که انسان از آن خبر ندارد، واقعاً این واعظ بودن قلب، یکی از ملاک‌های بسیار مهم برای انسان است، که انسان قلبش واعظ او باشد و بهترین واعظ برای انسان، همان فطرت نورانی‌ه‌ی انسان است.

در این فراز و نشیب‌های دنیا، مخصوصاً در شرایطی قرار داریم، که حرف‌ها و شایعه‌ها و نسبت‌ها زیاد است، تهمت‌ها و افتراها هست، از آن طرف مسئولیت‌ها هم خیلی سنگین است.

مسائلی در رابطه با اصل دین و اسلام داریم، که خیلی باید مراقب خودمان باشیم، اولاً نباید بلافاصله بعد از آن که چند کلمه‌ای خواندیم، خودمان را صاحب نظر در همه‌ی مسائل قرار دهیم، که خود این بزرگترین سد برای پیشرفت انسان است، زود در مسائل وارد نشویم و عزت خودمان را حفظ کنیم، که واقعاً یکی از چیزهایی که امروز در بین ما طلبه‌ها کمیاب می‌شود، عزت نفس است.

طلاب و بزرگان قدیم آن قدر عزت نفس داشتند، که حتی گاهی اوقات روزها گرسنه بودند و غذایی به ایشان نمی‌رسید، نان خشکی که مال یک ماه پیش بود، در کنار حجره‌شان برمی‌داشتند و او را به آب می‌زدند و تمیز می‌کردند، در عین حال به گونه‌ای رفتار می‌کردند، که حتی حجره‌ی کنارشان خبر نداشت، اما الان متأسفانه مسئله این طور نیست و تا کمبودی را احساس می‌کنیم، فریادمان برمی‌آید، که این واقعاً جای تأسف دارد.

چرا عزت نفس کم می‌شود؟ یکی از چیزهایی که جلوی عزت نفس را می‌گیرد گناه است، ***فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً*** لذا آن هم که می‌خواهد عزیز شود، باید به خدا تقرب پیدا کند و کسی که گناه می‌کند، هیچ وقت عزت پیدا نمی‌کند.

باید عزت نفسمان را حفظ کنیم، که عزت نفس از اموری است که قوام روحانیت به آن بوده است.

حتی در مسائل علمی اگر انسان بخواهد به دیگران اظهار کند که من قدرت دارم، همین ابرازش دلیل بر این است که عزت نفس ندارد، عزت نفس معنایش این است که انسان به حدی برسد که خودش را از همه‌ی بندگان خدا و از همه‌ی تعاریف آنها و از همه‌ی اموری که در عالم هست، بی‌نیاز بداند «إِلَّا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى».

اگر واقعاً بخواهیم به جایی برسیم، باید این محور اساسی را داشته باشیم، عزت نفس اگر باشد، انسان زمام زبانش را دارد و هر چه انسان از دهانش در می‌آید نمی‌گوید و تا چیزی را می‌شنود، برای دیگری نقل نمی‌کند، همین که می‌رود برای دیگری نقل می‌کند، بدون اینکه تحقیق و بررسی کند، یک نقطه‌ی سودا در درون خودش خودش ایجاد کرده، می‌گوید: که من شنیدم و نمی‌دانم هم که مسئله این است، اما همین مقدار شرعاً بیانش حرام بوده است.

بله انسان از هدایت مردم خوشحال می‌شود و از زلالت مردم ناراحت، اما اینکه ببینم یکی از برادران ما و یکی از طلبه‌ها در گودال گناه افتاد، حال میل پیدا کنم به اینکه این را اشاعه دهم و به رفیقم بگویم و به دیگری بگویم که خودش گناهی بدتر است، از گناهی که او مرتکب شده است.

ان شاء الله خداوند همه ما را در این ماه موفق به ادعیه‌ی مستجاب‌ه بفرماید.

وصلَّى الله على محمد و آله الطاهرين